

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Historical

تاریخی

موسوی

۱۲ اگست ۲۰۱۹

"قسمت اول"

مختصری بر، دروغ های

"جناب" صدراعظم سلطان علی کشتمند

۹

ب: مکثی بر برخی دروغهای "آقای" صدراعظم:

از همه اولتر باید نوشت که مکث بر برخی دروغها، نباید به هیچ صورت چنان تعبیر گردد که گویا صاحب این قلم را با سایر بخشها و یا کل کتاب تأیید و الفتی در میان و قصد نقد آن دارم. چه من را اعتقاد بر آن است که آن "کتاب" زمانی می توانست ارزش نقد را داشته باشد (اکنون فاقد این ارزش بوده، می توان از آن به نام دروغهای یک میهنفروش یاد کرد) که "جناب" صدراعظم این شرافت را می داشتند تا در پهلوی به نمایش گذاشتن میز کارش در قصر صدارت، لااقل یکی دو قطعه عکس از زیر زمینی های آن جهنم و شکنجه گاههای قرون وسطائی جنایتکاران (حدخا) را در زندان صدارت و بقیه زندانها نیز چاپ و ضمن ارائه کارنامه "درخشان شان" از کشتارها و جنایاتی که حزب شان، شورای انقلابی شان، دولت و حکومت شان در حق مردم بلادیده ما مرتکب گردیده اند، پرده برمی داشت. شاید در آنصورت "کتاب" ارزشمندی نقد یافته و به مثابه تلاش مذبحخانه یک (اقتصاددان) که بازار عرضه و تقاضا را از همه بهتر درک می کند جهت کاریابی مجدد و راه یابی دوباره، به در سلاطین و خدایان آتش و خون مشخص نمی شد.

دومین نکته ای که در پیوند با فصل قبلی بر سرتاسر این مختصر تأثیر خویش را خواهد گذاشت، پرچمی بودن "جناب" صدراعظم و آنهم شخصیت دوم و به تعبیری دست راست و فرد مورد اعتماد "ببرک کارمل" بودن "ایشان" است که اگر قرار باشد "ببرک" را فرد شماره یک پرچم و معرف "شخصیت حزبی" پرچم دانست بیجا نخواهد بود تا "جناب" معاون "ببرک" را که در جمیع ساحات از وی نمایندگی و نیابت داشت "ببرک ثانی" و یا فرد دوم آن حزب دانسته، اگر "جنابشان" امتیاز آن را نیابند که در تمام (۷۶) خصیصه رذیله چون "مرشد و پیر" جامع تمام صفات باشند به یقین در درجه دوم از "ببرک" متصف به اکثریت قریب به اتفاق آن صفات رذیله خواهند بود.

با در نظرداشت تذکر فوق، خواننده این مقال باید به خاطر داشته باشد که اگر گاهی "جناب" صدراعظم از طرف صاحب این قلم با صفات یک پرچمی تمام عیار یادآوری می کردند، قصد هیچ گونه توهین شخصی در میان نبوده بلکه با در نظرداشت موقعیت حزبی و دولتی "جناب شان" طی ۱۴ سال دوران حاکمیت مزدوران روس اشغالگر، یادآوری

و اتصاف به آن صفات، در واقع بیان قرب و منزلت "جناب شان" به مثابه یک پرچمی تمام عیار است به خصوص آن که اکنون "ببرک" مرده و "ببرکیان" دیگر نیز چون "جناب" (رئیس شورای وزراء) به کاسه لیسی همان امپریالیزمی اشتغال دارند که بیشتر از یک دهه بخشی وسیعی از احاد ملت ما را با آن فحاشی نموده در بند و زنجیر می کشیدند، نقش و موقعیت "جناب" کشتمند "ارزشمندی" بسزائی می یابد.

در ثانی خواننده باید به خاطر داشته باشد که نویسنده کتاب مورد نظر "جناب" کشتمند از شاگردان وفادار و از پیروان صدیق "ببرک کارمل" بوده - تا همانجائی که صداقت در فرهنگ پرچمی ها وجود دارد!!- و در مکتب غدر و خیانت وی درس دروغ، دیده درائی، پرروئی، جاسوسی، مزدور منشی و "نظم" (به همان معنائی که خود در کتاب به کار برده است) را آموخته، دست کمی از "ببرک" که در تاریخ معاصر افغانستان مسمی به "شیاد" است، ندارد. باز هم خواننده این سطور باید به خاطر داشته باشد: با در نظر داشت صفات یک پرچمی تمام عیار اگر احياناً کدام صفحه ای از کتاب را نزدیک به حقیقت می یابند، پای اشتباه تایی و استنساخ در میان بوده "جناب" کشتمند را به "بی نظمی" و "راستگویی" متهم نسازند که به "جناب ایشان" را چنین "ناروائی" هیچ خوشایند نباشد.

اینک این شما و این هم دروغهای "جناب" کشتمند:

۱ - معنی جهان بینی علمی و اسلام پناهی نویسنده:

"جناب" کشتمند بعد از دو دهه یدک کشیدن، مسؤولیت ایدئولوژیک و سیاسی حزبی که به گفته خودش، ایدئولوژی رهنمای آن را "جهان بینی علمی"، "اندیشه پیشرو عصر" و به گفته "ببرک" لینینیزم می سازد و در برنامه ها صحبت از "هرگاه این حزب بتواند زحمتکشان و روشنفکران کشور را متحد بسازد و ایشان به ایدئولوژی پیشرو عصر آشنا و معتقد شوند" در میان باشد - سلطانعلی کشتمند صفحه (۱۴۴)

(س. ک) در صفحه (۱۵۹) کتابش می نگارد: در قسمت پایانی مرامنامه حزب چنین آمده بود: "بر اساس ایدئولوژی مترقی و جهانبینی علمی"، در صفحه (۱۸۵) "س. ک." می نگارد: "آثار انتشار یافته به زبان فارسی در ایران و از جمله نشرات حزب توده ایران منابع و مأخذ مهم برای مطالعات اعضای حزب شمرده می شد" و هچنین در صفحه (۱۷۵) همان کتاب می نویسد: در اساسنامه به حیث یکی از شرایط عضویت چنین پیشبینی شده بود: "هر کسی که به عضویت حزب دیموکراتیک خلق پذیرفته می شود، باید تیئوری مارکسیستی - لنینیستی را فرا گیرد... اندیشه های سوسیالیزم علمی را... در بین توده ها تبلیغ کند."

با تمام آن ادعاهای بلند بالای ایدئولوژیک، وقتی "جناب" کشتمند کتابش را آغاز می کند بنا بر همان خصلت ذاتی "پرچمیگریانه" که دو روئی و تزویر جز انفکاک ناپذیر شخصیت آنها را می سازد با آوردن یک بیت در آغاز کتاب چنین آغاز سخن می کند:

خدایا چنان کن که پایان کار تو خوشنود باشی و ما رستگار

به خاطر آن که مچ دست "جناب" صدراعظم را باز و علل اسلام پناهی اش را ارزیابی کرده بتوانم در گام نخست تعریفی از "جهانبینی علمی"، آنهم با در نظر داشت خط فکری "جناب" صدراعظم یعنی وابستگی فکری به حزب توده ایران، از (واژه نامه سیاسی و اجتماعی) یکی از نشرات (حزب توده ایران) که به وسیله "امیر نیک آئین" نوشته شده، را خدمت خوانندگان تقدیم می دارم، باشد خود با مطالعه آن میزان انتساب صفات یک پرچمی ناب را به "جناب" صدراعظم مشخص سازند.

در صفحه (۷۶) می خوانیم: جهانیابی "عبارت است از سیستم نظریات، مفاهیم و تصورات در باره جهان. این واژه در معنای وسیع خود کلیه نظریات انسان را در باره جهانی که ما را احاطه کرده، دربر می گیرد - از نظریات و عقاید فلسفی و اجتماعی و سیاسی گرفته تا اخلاقی و هنری و مسایل مربوط به علوم طبیعی و غیره."

همان صفحه: "مفهوم محدود تر واژه جهانیابی و هسته مرکزی آن عبارت است از نظریات و عقاید فلسفی... جهانیابی را می توان به دو دسته تقسیم کرد، ماتریالیستی و ایدئالیستی..."

در صفحه (۷۷) می خوانیم: "جهانیابی کمونیستی - مارکسیزم لنینیسم - به شکل پیگیر و جامعی یک جهانیابی علمی است" در همان صفحه: "حقیقت و علمیت جهانیابی مارکسیستی لنینیستی را تمام تاریخ پراستیک بشریت، زندگی و کلیه دستاوردها و دانش بشری ثابت می کند"

خواننده عزیز، در اینجا من نه قصد تفتیش عقاید را دارم و نه هم در صدد آن هستم تا صحت و سقم این و یا آن ایدئولوژی را به اثبات برسانم، بلکه می خواهم بپرسم چطور امکان داشت و دارد که مسؤول ایدئولوژیک - یعنی سازنده تفکر و اندیشه یک حزب به اصطلاح مارکسیستی لنینیستی بود و باشد، به جهانیابی علمی (م. ل.) اعتقاد راسخ داشته و دارد و در تلاش آن باشد تا در دیگران نیز چنین اعتقادی را به وجود آورد اما خود به نام خدا آغاز به گفتار نماید؟

هرگاه ضمن (۱۰۸۳) صفحه کتابش به غیر از کربلانی اولیه و آنهم در یک قطعه عکس یادگاری (اگر معیار تغییر اعتقادی و ایدئولوژیک صرف ارائه یک فوتو باشد "جناب" صدراعظم نباید فراموش نماید که از آن تاریخ به بعد، ضمن مسافرتها عیدیه رسمی و غیر رسمی اش به شوروی سابق و مجموع بلاک شرق، به کجا سرنکشیده، بر قبر کدام سرباز گمنامی اکلیل گل گذاشت، با چه کسانی روبروسی ننموده، دستان چه کسانی را به گرمی نفشده و بالاخره در کجاها عکس یادگاری نگرفته است؟ آیا می توان باور کرد که مهمان رسمی صدراعظم شوروی بود و بر قبر لنین ادای احترام نکرد و عکس یادگاری نگرفت؟ آنهم صدراعظم دولتی که در کنگره (۲۶) به مثابه حزب برادر دعوت شده باشد؟) بلافاصله باید افزود ادای احترام بالای قبر لنین و سایر شخصیت‌های بزرگی که در یک مقطع مشخصی از تاریخ مصدر خدمات فراموش ناشدنی و بزرگی برای بشریت شده اند و گرفتن عکس یادگاری در آنجا، نه تنها در ذات خود امر قبیحی نیست بلکه بیانگر احترام به یک شخصیت تاریخی و دورانساز است، هرگاه در قسمت دیگری از کتابش فاصله ایدئولوژیکش را با پرچم برملا و از گذشته به اصطلاح مارکسیستی لنینیستی و یا به تعبیر آخوندها (ارتداد) خود طلب مغفرت می نمود امکان آن وجود داشت تا پذیرفت بلی "جناب" صدراعظم نیز از جمله (تازه مسلمانان هشت ثور) و یا (مسلمانان سکر - ۳۰ - و سکر - ۲۰ -) می باشد، در آنصورت هم می بایست مطابق فقه تشیع (به خاطر کربلانی اش) که توبه مرتد را در این دنیا قابل پذیرش نمی داند، حد شرعی در موردش اجرا می شد که مطمئناً غیر از تماشای تایمز و هاید پارک لندن می بود.

اما چون چنین توبه ای به چشم نمی خورد و علاوه بر تمام کتاب همانطوری که بعداً خواهیم دید احترام خود را به تجاوزکاران شوروی حفظ و تعلق فکری اش را با پرچم از افتخارات حیاتی خود به شمار می آورد، باید پرسید که "شخصیت ناب" پرچی ما کدام یک را دروغ می گوید؟

آیا به اصطلاح کمونیسم گسترده دیروزش دروغ بوده و یا اسلام پناهی امروزش دیده درانی تازه است؟

از کجا معلوم که "کرکتر ناب" پرچی ما در هر دو مورد دروغ نگفته باشد؟ دیروز که تنور به اصطلاح (م. ل.) در شوروی داغ بود و کارفرمایانش را اعضای حزب به اصطلاح کمونیست شوروی و دولت آن کشور تشکیل می داد، از کمکهای به اصطلاح انترناسیونالیستی شوروی سود برده و تخمهایش را در همان سبد می گذاشت و امروز که بازار به اصطلاح (ح. ک. ش.) کساد، "گوربه چوف" خود از طریق اعانه های دولت المان که گاه و بیگاه زیر عنوان حق

ریسرچ به مؤسسه اش پرداخته می شود، زندگی می کند و "آقای" سیگانوف و "خانم" نیناندرووا در تلاش آنند تا خود از قافله غارت شوروی عقب نمانند. در چنین حالتیست که "جناب" (رئیس شورای وزیران) فیلیش یاد هندوستان نموده به فکر تغییر قلاده رقیب و بردگی اش می افتد، به کربلائی نمائی به خاطر اسلام پناهی دست می یازد، در این راه هم چنان محتاطانه گام می گذارد که حتا وقتی بنابر ضرورت اسلام پناهی مجبور به یادآوری از مسافرت عراق می گردد، در غیر آن بیچاره "کربلائی" ما "کربلائی" نمی شد، از ترس آن که نکند به غضب "بوش" دچار شود و یا این که "رفیق صدام" را ناراحت سازد به واقعه نگاری صرف اکتفاء می کند. اما اسلام پناهی "جناب" صدراعظم تا جایی جلو می رود که به صورت شکوائیه می نگارد که گویا غرب به ناحق ما را کمونیست خطاب می کرد و ما کمونیست نبودیم - غرب "لعنتی" همان کاری را می کرد که "رفیق" ماریوف از زبان "کارمل" آنرا نقل می دارد -

ادامه دارد